باز هم در نقد " نظام مردم سالاری دینی "

و پاسخ به سئوالات آقای دکتر عبدالرضا سالِک
در رابطه با نوشته ی مربوط به حقوق شهروندی و ارزشهای نظام دمکراسی و مردم سالار

پس از اینکه بخش اول مقاله من در رابطه با " حقوق شهروندی " و " ارزشهای نظام دمکراسی و مردم سالار " ، انتشار پیدا کرد، آن بخش از نوشته مورد نقد هموطنی بنام آقای دکتر عبدالرضا سالِک قرار گرفت. ایشان در نوشته انتقادی خود بدون اینکه به " ارزش ها " و معیار ها و روابطی که من در باره حقوق شهروندی و نظام دمکراسی ، بعنوان ضروریات و التزامات اساسی یک جامعه " دمکراتیک " و " مردم سالار " ـ صرفنظر از اینکه این " نظام " در کدام نقطه ازجهان مدّ نظر باشد ـ ، اشاره کرده بودم ، کوچکترین توجه ای بنمایند و در این مورد مشخص توضیح دهند که آیا ایشان نیز تحقق " نظام مردم سالاری " راهمچون ما سوسیالیست های مصدقی بر محور قبول اصل " فردیت " ، محترم شمردن اصل کثرت گرائی و بردباری و مدارا با نیروهای دگر اندیش ، " بی طرف " بودن " دولت " (Staat, state) نسبت به " ایدئولوژی ها و مکتب های " موجود قبول دارند و با هر نوع " دولت" (Staat, state) ایدئولوژیک و مکتبی بدین خاطر که سدّ تحقق نظام دمکراسی هست، مخالف می باشند و بر امر برابر بودن " حقوق " تمام شهروندان جامعه ، صرفنظر از جنسیت (زن و یا مرد) ، قومیت ، نژاد ، مذهب ، مسلک ، شغل ، مقام ، ثروت و وابستگی طبقاتی ، در مقابل " قانون " ، تاکید دارند...، با طرح یکسری سئوالات بی ربط سعی کرده اند تا سمت و سوی بحث را منحرف کنند.
ایشان در اعتراض به مطالب مطرح شده از سوی من می نویسند:

" آقای دکتر بیات زاده در مقاله ی اخیر خود که در سایت اخبار روز درج شده می نویسند:
"برداشت ما سوسیالیستهای ایران از ارزش های تشکیل دهنده "نظام دمکراسی" و "مردم سالاری" با برداشت آن بخش از عناصر و نیروهای سیاسی ایران از جمله آقای سید محمد خاتمی که اعتقاد به "مردم سالاری دینی" دارند و یا شخصیت های سیاسی همچون آقای دکتر ابراهیم یزدی که بدون توجه به ارزشهای تشکیل دهنده نظام دمکراسی، با طرح نظراتی همچون "در جامعه ای که ۷ [۹۷]درصد آن مسلمان و مؤمن می باشند، اعتقاد و باور مردمان در قانون اساسی تبلور پیدا خواهد کرد"، و یا "دمکراسی دینی و غیر دینی ندارد" امر "جدائی مذهب از دولت و حکومت" را بزیر سئوال می برند، متفاوت می باشد."

آقای دکتر بیات زاده بهتر از من می دانند که آقاي خاتمی در دور دوم انتخاب خود با شعار "مردمسالاری دینی" نامزد ریاست جمهوری شدند و تا آن حد که بنده به خاطر دارم شما سوسیالیست های ایران مردم را به شرکت در انتخابات و حمایت از ایشان تشویق کردید. بعبارت دیگر گر چه امر "جدائی مذهب از دولت و حکومت " را در حرف می پذیرید، در عمل دقیقاً به خلاف آن رای می دهید.

آیا شعار "مردمسالاری دینی" که مخلوطی از یك واژه ی سیاسی و یك واژه ی مذهبی است چیزی غیر از تبلور کلامی آمیزش دین و سیاست است؟
راستی مردم ما باید به حرف کدام گروه سیاسی اعتماد کنند؟
آیا سوسیالیست های ایران تازه متوجه شده اند که "مردمسالاری دینی" یعنی آمیزش دین و حکومت.
آیا سوسیالیست های ایران به اصولی هم اعتقاد دارند و جدائی دین از دولت اصلی از اصول مورد اعتقاد آنان است یا نه؟ "

در مرحله اول ضروریست خاطر نشان کرد که " نقد " نظرات دگراندیشان در روند تکامل جوامع دمکراتیک به بخشی از فرهنگ سیاسی آن جوامع تبدیل شده است. بر پایه قبول این فرهنگ سیاسی و بکار گرفتن صحیح این شیوه کار ، مبارزه و فعالیت احزاب و سازمان های سیاسی دگر اندیش بصورت مسالمت آمیز در کنار یکدیگر در آن جوامع امکان پذیر شده است . با توجه به این اصل از هر نوع نقد اصولی استقبال می نمائیم و در همین رابطه بود که بخود اجازه دادیم تا در رابطه با " نظام مردم سالار دینی " به نقد نظرات یکسری از صاحبنظران دگر اندیش بپردازیم.
بنظر ما سوسیالیست های ایران نقد نظرات دگر اندیش بهیچوجه بعنوان دشمنی با نیروهای دگر اندیش نیست ، بلکه کوششی است در خدمت دقیقتر کردن مواضع نیروهای سیاسی و در این رابطه کمک به بالا رفتن سطح آگاهی افکار عمومی.

زمانیکه آقای سید محمد خاتمی ، مسئله " جامعه مدنی " را مطرح کرد ، بر عکس بخش بزرگی از نیروهای سیاسی ایران، ما سوسیالیست ها از طرح آن مسئله استقبال کردیم . ولی توضیح دادیم که " جامعه مدنی " دارای کدام خصوصیات هست و اشتباه خواهد بود که آن جامعه را با " مدینة النبی " دوران حضرت رسول یکسان دانست . آقای حسین منتظر حقیقی یکی از اعضای رهبری " سازمان فراکسیون متحد " - سازمانی که خود را بخشی از " ملیون ایران " و از طرفداران " راه مصدق " می داند - ، باتفاق من در بسیاری از شهرهای آلمان در رابطه با " حاکمیت قانون " و " جامعه مدنی " در بین ایرانیان دست به روشنگری زدیم ، عملی که در آنزمان نیز مورد خوشحالی برخی از عناصر و گروه های سیاسی نبود. در آنزمان هم برخی از فعالین سیاسی به ما خرده می گرفتند که چرا بجای طرح شعار " سرنگونی رژیم " ، نیروی خود را صرف " روشنگری " می کنیم .

آقای دکتر عبدالرضا سالِک در نقد خود نسبت به نوشته من در باره " مردم سالاری دینی " ــ نوشته ای که من اصولا در توضیح این مسئله که " نظامی " بنام " نظام مردم سالاری دینی" نمی تواند " مردم سالار " باشد ، زیرا " دین سالار " هست ، تحریر کرده ام ــ ، سئوال کرده اند :

" آیا سوسیالیست های ایران به اصولی هم اعتقاد دارند و جدائی دین از دولت اصلی از اصول مورد اعتقاد آنان است یا نه؟ "

روشن نیست که چرا ایشان نخواسته اند جواب سئوال خود را در متن نوشته مورد نقدشان پیدا کنند ؟ و یا توجه داشته باشند که این ، برای اولین بار نیست که ما سوسیالیست های ایران در نقد " نظام مردم سالاری " اظهار نظر نموده ایم!

همانطور که اشاره رفت ، نوشته من در کل بیانگر این امر هست که برای تحقق " نظام دمکراسی " باید بر یکسری اصول و ارزش ها از جمله ، اصل " جدائی دین از دولت " توجه داشت و خواستار تحقق آن بود. در این مورد بطور مشخص ، در اصل ۱۰ همین نوشته در رابطه با " حقوق شهروندی " که به ۱۶ اصل اشاره کرده بودم ، نوشتم :

" ۱۰ ـ حق مخالفت با هر نوع قیمومیت ، از جمله قیمومیتی که بر پایه و مبنای نظرات و عقاید ایدئولوژیک ، دینی و یا سیاسی باشد ،"

و یا در رابطه با اشاره به ۲۳ اصل " ارزش " و " بار سیاسی " عناصری که بنظر من در شکل دادن نظام دمکراسی و مردم سالاری نقش مهمی با خود بهمراه داشته اند، در اصول ۱۵ و ۱۸ آن ، توضیح دادم که :

"۱۵ــ جدائی دین از دولت و تضمین استقلال دستگاههای دولتی از تأثیر و نفوذ هرگونه ایدئولوژی ومکتب بعنوان یکی از ارزش های نظام دمکراسی و مردمسالار در آمده است.

جدائی دین از دولت در نظام دمکراسی، سبب شده است تا به این نوع جوامع ، جوامع غیر مذهبی و نه ضد مذهب (لائیک) اطلاق شود. این جدائی و درحقیقت غیردینی شدن دولت بهیچوجه بمعنی دشمنی و خصومت با هیچ یک از ادیان و مذاهب نیست، بلکه این امر در خدمت احترام به عقاید و باورهای مذهبی هر یک از شهروندان و همچنین احترام به تفاهم ملی می باشد. در این نوع جوامع قوانین بر پایه مدنیت و اعلامیه جهانی حقوق بشر تنظیم می شوند. "

" ۱۸ــ دستگاه قضائی در مقابل دولت و ایدئولوژیهای مذهبی وغیر مذهبی مستقل می باشد.
" قاضی " حق ندارد بر پایه مواضع سیاسی قضاوت کند ، بلکه قضاوت باید بر معیارقانون و روابط حقوقی باشد.
هیچ شهروندی نمی تواند تحت لوای مذهب و یا هر آئین و ایدئولوژی از حقوق ویژه و یا مصونیت سیاسی و قانونی برخوردار باشد و یا حقوق شهروندی او نقض گردد.
در نظام دمکراسی و مردم سالار ، دین رسمی وجود ندارد."

وانگهی من برای تحریر نوشته مورد بحث از اصول و اهداف سازمان سوسیالیست ها ی ایران کمک گرفتم و در آن نوشته به توضیح مواضع آن سازمان پرداخته ام.

اگر آقای دکتر عبدالرضا سالِک توجه کرده باشند ، بخشی از فعالیت های سیاسی سازمان سوسیالیست های ایران بر محور خواست استقرار " حاکمیت قانون " در ایران و مخالفت با قانون شکنی مقامات هیئت حاکمه دور می زند. همانطور که بطور مکرر متذکر شده ایم ، خواست استقرار " حاکمیت قانون " ، بمعنی اجرای کامل قانون اساسی می باشد. یعنی عملکرد و تصمیمات هیئت حاکمه باید در چارچوب قانون اساسی موجود باشد که همچنین موظفند بحقوقی که قانون اساسی برای شهروندان جامعه در نظر گرفته است ، کاملا احترام بگذارند و از تجاوز به آن حقوق امتناع ورزند.

اما با توجه به محتوائی که اصول " قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران" با خود بهمراه دارد ، از سوئی و از سوی دیگر عملکرد فراقانونی و بر خلاف قانون بسیاری از مقامات

دولتی و مذهبی ، سبب شده اند تا ما سوسیالیست های مصدقی تاکید بر خواست " حاکمیت قانون " را ، بمعنی مخالفت و مبارزه با استبداد و " نظام استبدادی" تلقی کنیم و نه چیزی دیگر. طرفداران " نظام دمکراسی دینی " ، استقرار "حاکمیت قانون" را مساوی با " مردم سالاری دینی " تلقی می کنند . امری که بهیچوجه مورد تائید ما نیست و در اینمورد در بخش های ۲ و ۳ مقاله مورد بحث توضیح داده ام.

برای ما سوسیالیست های ایران روشن است که در تحقق خواست " حاکمیت قانون " از مبارزه و فعالیت تمام عناصر و نیروهای ضد استبداد از جمله آقای سید محمد خاتمی و نیروهای اصلاح طلب مذهبی دوم خردادی و نیروهای معروف به ملی ـ مذهبی پشتیبانی می کنیم. ما سوسیالیستهای ایران همچنین بر این نظریم که " حاکمیت قانون " اگر چه ، یکی از الزامات " نظام دمکراسی و مردم سالار " می باشد ، ولی هر " حاکمیت قانون " به تنهائی نمی تواند بمعنی " نظام دمکراسی " باشد. همانطور که اشاره رفت ، برداشت ما با برداشت آقایان سید محمد خاتمی و دکتر ابراهیم یزدی در این رابطه " متفاوت " می باشد.

در رابطه با مسائلی که اشاره رفت تمام نیروهای سیاسی ایران ، نظرات و برداشتی یکسان ندارند. برخی از نیروهای اپوزیسیون طرفدار شعار سرنگونی ، چنین تصور می کنند که چون محتوی برخی از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی بر محور نظرات شریعت اسلام پایه ریزی شده است و چارچوب حاکم بر آن بر پایه معیار و ضوابط دمکراتیک تنظیم و تدوین نشده است ، پس هرفرد و یا نیروی سیاسی که با حفظ هویت سیاسی خود ، خواستار " استقرار حاکمیت قانون " بود ، حتی اگر " مخالف " با عملکردهای فراقانونی و پایمال شدن اصول " قانون اساسی " از سوی هیئت حاکمه باشد، طرفدار " نظام دینی " می باشد. با توجه به این " مشکل معرفتی" در بین برخی از نیروهای سیاسی است که بعضی از این نیروها از سوئی هیچگونه خواست و نظرات مشترکی بین عناصر و نیروهای دمکرات و آزادیخواه " لائیک " و نیروهای دمکرات و آزادیخواه " مذهبی " نمی بینند و از سوی دیگر تمام عناصر و نیروهای مذهبی را یکسان فرض می کنند . برخی از این نیروها در چپ روی و برخورد غیر مسئولانه تا آنجا پیش رفتند که مدعی شدند که " سگ زرد برادر شغال است " . نظراتی که کاملا غلط هستند و در حقیقت " ادعائی پوچ" می باشند . چنین ادعا های غلط هیچگونه پایه علمی ندارند. برخی از نیروهای سیاسی چنین تصور می کنند که هر نیروی سیاسی که خود را مخالف " نظام دینی " دانست، حتماً باید از تمام " حقوقی " که در قانون اساسی " جمهوری اسلامی" برای شهروندان جامعه در نظر گرفته شده است از جمله " شرکت در انتخابات " ، صرفنظر کنند. وجود چنین نظراتی در جامعه ، بیانگر این واقعیت تلخ است که این عناصر و نیروها جز رنگ سیاه و سفید ، رنگ دیگری را نمی شناسند. از " مبارز " بودن و " مبارزات سیاسی و اجتماعی" ، اعلان جنگ و مخالفت با تمام نیروهای مذهبی را میفهمند و تصور دارند که با طرح چند شعار، مشکلات پیچیده جامعه را می توانند حل کنند. در حقیقت بخشی از این نیروها ، هدفی جز کسب " قدرت " ، حال بهر قیمتی که می خواهد باشد ندارند . برخی از این نیروها مابین نظرات و عقاید آقایان سید محمد خاتمی ، دکتر ابراهیم یزدی ، دکتر محمد رضا خاتمی ، دکتر علی رضا علوی تبار ، سعید حجاریان ،... و نظرات آقایان محمد تقی مصباح یزدی، ناطق نوری ، محمد یزدی، احمد جنتی ، حبیب الله عسگراولادی، حسین شریعتمداری... کوچکترین تفاوت و اختلافی را نمی بینند.
چنین نظرات یک بعدی ، بهیچوجه نمی تواند مورد تائید ما باشد.

نباید از خاطر بدور داشت که بر پایه همین طرز تفکر یک بعدی حاکم بر بخش بسیار بزرگی از اپوزیسیون در دوران شاه بود که در مبارزه علیه شاه ، بجای طرح و تبلیغ و روشنگری در باره " ارزش های " حقوق شهروندی و " ارزش های " نظام دمکراسی و مردم سالار ، تنها موضوعی که نقش محوری و تعیین کننده در سمت و سوی مبارزه را داشت ، طرفداری از شعار " سرنگونی رژیم شاه " بود .

آیت الله العظمی خمینی که از خواست سرنگونی با صراحت پشتیبانی می کرد و بیان می داشت که " شاه " باید برود ، توانست با دامن زدن به شعار سرنگونی رژیم شاه و رادیکال کردن جوّ سیاسی ، بدون اینکه جوانب و محتوی نظرات و عقایدش دقیقاً در باره " مردم سالاری " و " حقوق شهروندی " روشن باشد، به رهبر انقلاب تبدیل شود . انقلابی که بخاطرترکیب نیروهای سیاسی که از آن حمایت می کردند ، ماهیت " ضد استبدادی " ، " آزادیخواهانه " ، " استقلال طلبانه " و " ضد استعماری " داشت . اما روحانیونی همچون آیت الله العظمی کاظم شریعتمداری که بر این نظر بودند که " روحانیت " نباید در امور حکومتی و دولت شرکت کند با شکست روبرو شدند.
این شکست نتیجه بحث و گفتگو و برخورد نظرات و عقاید نبود ، بلکه همچون امروز از طریق توسل به شیوه های برچسب و اتهام دستگاه های دروغ پراکنی " روحانیت " طرفدار " قدرت و ثروت " و تهدید و شکنجه روانی که با سکوت و حتی تائید بعضی از نیروهای سیاسی توأم بود ، کسب گردید.

" روحانیت دولتی" بخاطر خارج کردن یکی از بزرگترین رقبای خود از صحنه جامعه ، بنا حق آیت الله العظمی شریعتمداری را متهم به " روحانی درباری " نمودند.

البته باید خاطر نشان کرد که در شکل گرفتن این روند ضد دمکراتیک، تا حدود زیادی عناصر و نیرو های سیاسی معروف به " کمونیست " ، " چپ " ، " دمکرات " و " آزادیخواه " نیز مقصرند.
" کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی ـ اتحادیه ملی " ، که من یکی از اعضاء و فعالین آن تشکیلات بودم، از آن بخش از " روحانیت "، که طرفدار نظریه دخالت" روحانیت " در امور سیاسی دولت و حکومت بود ، پشتیبانی می کرد. کنفدراسیون جهانی ... در کنگره های خود برای آیت الله العظمی خمینی ، نویسنده کتاب های کشف الاسرار ، حکومت اسلامی ـ ولایت فقیه ... ، بعنوان رهبر شیعیان جهان پیام می فرستاد و از فعالیت های ایشان و " جامعه روحانیت مترقی ایران " ، در مبارزه با " ارتجاع داخلی " ... پشتیبانی می نمود.
ولی با آن بخش از " روحانیت " که حاضر نبود در امور حکومتی دخالت کند روی خوشی نداشت ، حتی به آنها ناسزا هم می گفت. ـ البته در بین صفوف " روحانیت " ، روحانی درباری و ساواکی " پول پرست " هم وجود داشت. ولی اِشکال در این امر نهفته بود که " روحانیونی " که اصولا نمی خواستند در امور حکومتی شرکت کنند ، مورد اتهام قرار می گرفتند و بنا حق آنها را با روحانیون ساواکی ـ افرادی که در امور حکومتی دخالت می کردند ، ولی بنفع هیئت حاکمه و ساواک ـ ، در یک ردیف قرار می دادند.
اگرچه لیست روحانیت ساواکی در روزهای اول انقلاب از سوی دکتر ابراهیم یزدی به آقای خمینی داده شد، ولی هیچگاه اسامی آن ها در اختیار افکار عمومی قرار نگرفت. اما روحانیت دولتی برای مقابله با مخالفین نظری خود ، تا کنون از برچسب درباری و ساواکی منتهی درجه سوء استفاده ها را نموده است.

بزبان خیلی ساده ، نیروهای مدعی به طرفداری از خواست" نظام دمکراسی و مردم سالار"، بخاطر مشکل معرفتی که داشتند ، قبل از انقلاب نه تنها از " جدائی مذهب از دولت " صحبت نکردند ، بر عکس از " روحانیت " می خواستند تا قاطعانه در پیش برد مبارزه علیه شاه در امور دولتی دخالت کنند. در همین رابطه است که آیت الله العظمی روح الله خمینی ، که یک روحانی عالیرتبه مذهبی بود ، بخاطر مواضع قاطع و رادیکالی که علیه شاه و نظام پادشاهی داشت ، بعنوان " رهبر سیاسی" انقلاب پذیرفته شد .

ـ آیا نباید این سئوال را مطرح که چرا وضع جامعه بعد از انقلاب شکوهمند بهمن ، چنین شد؟

ـ آیا اتخاذ چنان مواضعی که اشاره رفت در این رابطه نبود که نیرو های اپوزیسیون در دوران شاه کمتر خود را با محتوی " حقوق شهروندی " و " ارزش های " تشکیل دهنده نظام دمکراسی و مردم سالارمشغول کرده بودند و در حقیقت آن " ارزشها " را نمی شناختند؟

ـ آیا نباید از اشتباهات گذشته درس گرفت و سعی کرد تا با روشنگری تمام جوانب شعار ها و خواست ها با کمک یگدیگر روشن گردند ؟

ـ آیا نباید از خود سئوال کرد ، چه مسائلی سبب شد تا آیت الله خمینی که در پائیز سال ۱۳۴۱(۱۷ مهر) طی تلگرافی به شاه مدعی شد که دادن " حق رأی " به زنان در " مخالفت با دیانت مقدسه و مذهب رسمی مملکت است " ، اما در هنگام اقامت خود در پاریس و همچنین پس از مراجعت به ایران در بهشت زهرا بنام اسلام از " حق تعیین سرنوشت " مردم توسط خود مردم صحبت کرد و دیگر حرفی بنام اسلام بیان نداشت که " حق رأی زنان " در مغایرت با دین اسلام قرار دارد. ولی پس از کسب قدرت توسط بخشی از روحانیت ، مجدداً بخشی از روحانیون ، معروف به " روحانیت دولتی " و طرفدارانشان بنام " اسلام " با تمام نیرو ، حقوق مردم از جمله زنان را پایمال می کنند؟

شاید برای روشن شدن این مشکل ضروری باشد تا آقایان دکتر ابوالحسن بنی صدر ، دکتر ابراهیم یزدی ، دکتر احمد سلامتیان ، دکتر صادق طباطبائی ، ... توضیحاتی در اختیار افکار عمومی قرار دهند که چه مسائلی باعث شدند تا آیت الله خمینی نویسنده کتاب حکومت اسلامی و کشف الاسرار حاضر شد تفسیر و برداشت جدیدی از " اسلام " ارائه دهد ؟

صرفنظر از اینکه در این مورد مشخص از سوی آقایان نامبرده و یا دیگر مقربین درگاه آقای خمینی چه توضیحاتی ارائه داده شود، بنظر من این سئوال مطرح است که آیا این " مشکل معرفتی " نبود که کمک کرد تا در مبارزه با رژیم استبدادی شاه ، شعار " آزادی" را سردادیم بدون اینکه برایمان روشن باشد ، تحت عنوان این شعار کدام " حق " و " حقوق " و " روابط اجتماعی و سیاسی " را مدّ نظر داریم ، از " جمهوریت " و " مردم سالاری " دفاع کردیم ، بدون اینکه به " ارزش " های تشکیل دهنده نظام جمهوری کوچکترین توجه ای داشته باشیم از " حقوق بشر " صحبت کردیم ، بدون اینکه به این مسئله توجه کنیم که واژه " بشر " شامل حال تمام انسان ها در روی کره زمین از جمله سرزمین ایران می شود و نه اینکه تنها شامل آن بخش از عناصر سیاسی همنظر معروف به " خودی ها " و یا عناصری که در مقابل هیئت حاکمه قرارگرفته و با آن مخالفند ؟

آیا یادمان رفته است که برخی از فعالین سیاسی مذهبی برهبری مرحوم صادق قطب زاده در مقابله و رقابت با فعالیت های " کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی " ، سازمانی که در فعالیت های سیاسی خود از تمام " زندانیان سیاسی " صرفنظر از وابستگی گروهی و مسلکیشان دفاع می کرد ، سعی کردند تا امر دفاع از " زندانیان سیاسی مذهبی" را با بر پا کردن اعتصاب غذا در پاریس، در دستور کار خود قرار دهند، در حالیکه اکثریت بسیار بزرگی از زندانیان سیاسی ایران در دوران شاه همچون زمان حال ، وابسته به نیروها و سازمانهای غیر مذهبی بودند ؟
با توضیحی که رفت باید توجه داشت که نظریه ارتجاعی تقسیم " ملت " به نیروهای " خودی" و " غیر خودی " ، از کشفیات جمعیت مؤتلفه اسلامی و روحانیت طرفدار آن " جمعیت " نیست، بلکه این نظریه ارتجاعی بخشی از فرهنگ سیاسی عقب افتاده و غیر دمکراتیک حاکم بر جامعه می باشد.

ما سوسیالیست های ایران از استقرار " حاکمیت قانون " چنین برداشتی داریم که هیئت حاکمه (نه تنها آقای خاتمی و اعضای کابینه اش ، همچنین مقام رهبری ، شورای نگهبان ، مجمع تشخیص مصلحت نظام ، قوه قضائیه ،...) موظف است در چارچوب قانون اساسی موجود (در مرحله فعلی ، قانون اساسی جمهوری اسلامی) عمل کند ، به عملکردهای " فراقانونی" و" برخلاف قانون " دست نزند ، از " قانون شکنی " پرهیز کند و به " حقوق ملت " مصرح در قانون اساسی احترام بگذارد.

بر پایه همین تعریف از " حاکمیت قانون " است که از " جنبش دوم خرداد " و از مبارزات مردم بخاطر دست یابی به " حقوقی " که قانون اساسی تحت عنوان " حقوق ملت " در نظر گرفته است دفاع کرده و با " نظارت استصوابی " شورای نگهبان مخالفت نموده ایم. در همین رابطه بود که در بسیاری از جلسات سخنرانی ، میز گرد ، مصاحبه و نگارش مقالات به تبلیغ " حاکمیت قانون " دست زدیم . اسناد گواهی بر این امر دارند که این نوع فعالیت ها ی سیاسی ، در حدود ۱۵ سال است که در دستور کار سازمان سوسیالیست های ایران قرار دارد.
در رابطه با همین فعالیت های سیاسی بود که سازمان مجاهدین خلق آقای مسعود رجوی ، ما را ملقب به " پاسدار سیاسی ولایت فقیه " نمود. زیرا آن جماعت فقط برای مبارزات قهرآمیزو شعار سرنگونی حقانیت قائل بودند و کوچکترین حرمتی برای دگراندیش قائل نبودند!
ما سوسیالیستهای ایران از آن بخش از فعالیت های آقای سید محمد خاتمی ، رئیس جمهور و نیروهای منتسب به جبهه دوم خرداد که در خدمت تحقق " حاکمیت قانون " باشد ، دفاع کرده و خواهیم نمود.

دفاع از آن بخش از نظرات و عملکردهای آقای سید محمد خاتمی که در رابطه با تحقق " حاکمیت قانون " در ایران می باشد ، بهیچوجه نمی تواند به این معنی تلقی شود که گویا ما همچنین از " نظام مردم سالاری دینی " مورد نظر ایشان دفاع کرده و می کنیم.

یکی از اشکالات ما ایرانیان در این امر نهفته است که کمتر خود را با روابط حاکم بر جوامع دمکراتیک و چگونگی عملکرد نیروها و فعالین سیاسی آن جوامع مشغول می کنیم .

در انتخابات اخیر ریاست جمهوری فرانسه ، زمانیکه هیچ یک از کاندیدهای نیروهای چپ به مرحله دوم انتخابات نتوانستند راه یابند و مردم فرانسه می بایستی ما بین پرزیدنت شیراک کاندید جبهه نیروهای معروف به " دوگلیست " و " لیبرال " (احزاب راست محافظه کار و لیبرال) و " لپن " کاندیدای " جبهه راست و نژاد پرست " فرانسه ، انتخاب کنند.

اکثریت بسیار بزرگی از نویسندگان ، هنرمندان ، شخصیت های فرهنگی و علمی وفعالین سیاسی چپ و سندیکاها ، حتی افراد و نیروهائی که خود را کمونیست ، ترتسکیست ، سوسیالیست ... می نامند و در طول فعالیت های سیاسی خود علیه احزاب راست محافظه کار دوگلیست و لیبرال مبارزه کرده اند، با برگزاری تظاهرات بسیار بزرگی از فرانسویان خواستند تا با شرکت در انتخابات و انتخاب پرزیدنت شیراک به عنوان رئیس جمهورفرانسه ، به " آقای لپن " کاندیدای جبهه نژادپرست ، " نـه " گویند.

اما معیار قضاوت اکثر ما ایرانیان بر پایه درنظر گرفتن " ارزش " ها ، که معیار متداول در جوامع دمکراتیک می باشد، تنظیم نمی شود ، بلکه معیار مورد نظر ما ، هنوز همان معیار فرهنگ جوامع " استبدادی " و در نظر گرفتن نسبت صد در صد می باشد. دگراندیش، دشمن و " خصم " است و سر" خصم " را نیز باید با سنگ کوبید، حتی اگر خود در این " نبرد " نا متعادل از بین برویم.

بر پایه معیار قرار دادن چنین نظرات غلطی است که یا ما باید با کل سیاست و عملکرد حکومت ـ صرفنظر از ماهیت و بار سیاسی و محتوی برنامه و سمت و سوی اجتماعی آن ـ ، مخالف و یا موافق باشیم.
آیا بر پایه این نوع طرز تفکر " یک بعدی " نیست که آقای دکتر عبدالرضا سا لک ، ما سوسیالیست های ایران ، که مردم را برای احقاق حقوق قانونی خود ، دعوت به مبارزه علیه " نظارت استصوابی" و عملکرد " جناح تمامیت خواه " و " مستبد " نموده ایم ، متهم به صحه گذاشتن به شعار " مردم سالاری دینی " مورد نظر آقای سید محمد خاتمی می نماید و از ما سئوال می کنند که :

" آیا شعار " مردمسالاری دینی" که مخلوطی از یك واژه ی سیاسی و یك واژه ی مذهبی است چیزی غیر از تبلور کلامی آمیزش دین و سیاست است؟
راستی مردم ما باید به حرف کدام گروه سیاسی اعتماد کنند؟
آیا سوسیالیست های ایران تازه متوجه شده اند که "مردمسالاری دینی" یعنی آمیزش دین و حکومت."

فرض می کنیم که " سوسیالیست ها ی ایران " دارای **تاریخچه** مبارزاتی نیستند و علیه قانون ارتجاعی " نظارت استصوابی " و محتوی اصول غیر دمکراتیک قانون اساسی از جمله اصل ۱۱۰ ، تا کنون موضعی اتخاذ نکرده و بنا بر ادعای آقای دکتر عبدالرضا سالک ، " تازه متوجه شده اند که " مردم سالاری دینی " یعنی آمیزش دین و حکومت."
ممکن است جناب دکترسالک پاسخ گویند که چه ایرادی می تواند به این امر وارد باشد ، که سوسیالیست های ایران پس از آشنا شدن با این مسئله و پی بردن به ماهیت " غیر دمکراتیک " مردم سالاری دینی ، بمخالفت با این نظریه برخاسته ودست به " روشنگری " زده اند ؟

رو شن نیست که چرا و بچه دلیل جناب دکتر سالِک در رابطه با محتوی نوشته من و توضیحاتی که من در رابطه با " حقوق شهروندی " و " ارزش های " نظام دمکراسی و مردم سالار " داده ام و مخالفت با نظریه ای بعنوان " مردم سالاری دینی " کرده ام ، ما سوسیالیست های ایران را متهم کرده اند ، که گویا ما تا کنون واقعیت ها را با مردم در میان نگذاشته ایم و سئوال می کنند که :

" راستی مردم ما باید به حرف کدام گروه سیاسی اعتماد کنند؟ "

آیا حقش نبود ، جناب دکتر سالک در رابطه با این " حکمی " که علیه ما صادر کرده اند ، حد اقل یک نقل قول از نوشتار و یا گفتار ما سوسیالیستها ی ایران ارائه می دادند که ما گفته ایم که با انتخاب آقای سید محمد خاتمی و یا انتخاب نامزدهای جبهه دوم خرداد ، " نظام مردمسالاری " و یا بنا بر ادعای ایشان " مردمسالاری دینی " در ایران می تواند متحقق شود ؟

ما در تمام گفتار و نوشتار خود ، همانطور که قبلا نیز اشاره رفت مردم را به مبارزه علیه نیروهای استبداد طلب و قانون شکن فرا خوانده ایم و " نظارت استصوابی " را درمغایرت با "حقوق ملت " مستتر در قانون اساسی جمهوری اسلامی دانسته ایم . اتفاقا از " لوایح " آقای خاتمی در رابطه با " لغو " قانون ارتجاعی " نظارت استصوابی " دفاع می کنیم . اسناد سازمانی ما دلالت بر این واقعیت دارند که ما همیشه بر این امر تاکید داشته و داریم که اگر زمانی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران صد در صد متحقق گردد و هیچ مقام و نهاد دولتی و مذهبی قانون شکنی نکند ، بخاطر محتوی بعضی از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی، از جمله اصل ۱۱۰ ، فوقش یک " نظام دیکتاتوری " می توان در ایران مستقر کرد.

تحقق " نظام دمکراسی و مردمسالار " احتیاج به تجدید نظر و اصلاح و تغییر بسیاری از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی دارد!

سازمان سوسیالیست های ایران طی یک اعلامیه مشترکی با چهار تشکل دیگر سیاسی (حزب دمکراتیک مردم ایران ، سازمان فدائیان خلق ـ اکثریت ، جمهوریخواهان ملی ایران ، فراکسیون متحد) بطور سمبلیک از کاندیداهای طرفدار " اصلاحات " در انتخابات شوراها در مقابل " نیروهای تمامیت خواه " دفاع کردیم. انتخاباتی که از قانون ا رتجاعی " نظارت استصوابی " نیز در آن خبری نبود.

بعد از انتخابات و روشن شدن نتیجه انتخابات شوراهای شهرهای بزرگ از جمله تهران، طی یک نوشته ای طولانی که در چهار بخش منتشر شد ، شکست نیروهای طرفدار " جبهه دوم خرداد " ، " نیروهای ملی ـ مذهبی " و " نهضت آزادی ایران " را مورد بررسی قرار دادم و یکی از علل شکست این نیروها درانتخابات شوراها در شهر های بزرگ از جمله تهران را ، در روشن نبودن مواضع این گروه های سیاسی در رابطه با " نظام دمکراسی و مردم سالار" و تکیه برخی از آنها بر " نظام مردم سالاری دینی " و کوتاه آمدن آنها در مقابله با عملکردهای فراقانونی مقام رهبری و خلاف قانون نهاد ها و مقامات انتصاب ارزیابی کردم.

دکتر منصور بیات زاده
۲ مهر ماه ۱۳۸۲

Socialistha@ois-iran.com
www.ois-iran.com